

مردمسالاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ حدود قدرت دولت

محمد شفیعی‌فر*

چکیده

قانون اساسی جمهوری اسلامی، که جمهوری بودن نظام سیاسی کشور را به طرق مختلف تضمین کرده است اصل تفکیک قوا، محوریت مردم در شکل‌گیری نظام و نیز اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی در نظام جمهوری اسلامی را مورد پذیرش قرار داده و تمهیداتی را برای تحدید قدرت دول، محو استبداد، نهادینه کردن آزادی، مقابله با فساد و سوء استفاده از قدرت را پیش‌بینی کرده است.

سوال اساسی نویسنده آن است که به لحاظ حقوق اساسی، آیا قانون اساسی، ساختاری دموکراتیک و مردم‌سالار را برای جمهوری اسلامی در نظر گرفته است؟ و برای مردم چه میزان از تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی را در امور سیاسی (قانونگذاری) و اجرایی جامعه پیش‌بینی کرده است؟ آیا بر اساس قانون اساسی می‌توان نظام جمهوری اسلامی را با معیارهای موجود دنیا، مردم‌سالار و دموکراتیک دانست؟ آیا وجود برخی از اصول قانون اساسی مربوط به ولایت فقیه و حاکمیت قوانین اسلامی که تغییرناپذیرند، مخلّ مردم‌سالاری نیست؟

در پاسخ به این سوالات، فرضیه پژوهش حاضر بدین شکل مطرح گردیده است که نظام

جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی، نظامی مردمسالار و دموکراتیک است که با معیارهای موجود دنیا هم تطبیق دارد و مشکلات و ایرادات آن، بیشتر ناشی از تجربه اندک و نیز عملکرد کارگزاران آن است.

کلید واژه: قانون اساسی، مردم‌سالاری، ولایت فقیه، نقش مردم، تفکیک قوا.

مقدمه

خدا انسان را آزاد و حاکم بر سرنوشت خویش آفریده است و بشر از قدیم الایام این دغدغه را داشته است که چگونه از شرّ ستمگریها رهایی یابد. در یونان باستان، برای حل این معما، دموکراسی به عنوان «حکومت به وسیله مردم» یا حکومت برای مردم به وجود آمد که نوعی دموکراسی مستقیم و با مشارکت همه شهروندان بود. در عصر جدید با توجه به گسترش اجتماعات انسانی و افزایش جمعیت، در عمل چنین حکومتی امکان ندارد. علاقه نداشتن بسیاری از مردم به امور سیاسی، نبود وقت و فرصت کافی برخی از آنها برای این امور، و نیز لزوم تخصص برای اداره جامعه، موجب شده‌اند که در دوره معاصر، دموکراسی غیر مستقیم و مبتنی بر اصل نمایندگی، به عنوان شکل غالب و مطلوب مطرح شود که با الگوها و شکل‌های مختلفی تا کنون ادامه یافته است.^۱

در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بر اساس اصل «عدم ولایت هیچ‌کس بر دیگری»، بر حاکمیت انسان بر سرنوشت سیاسی اجتماعی خویش تأکید شده است. (اصل ۵۶) حاکمیت خدا با تشریح قانون، ارسال رسل و انزال کتب اعمال می‌شود و خدا امور عامه را به بشر سپرده است.^۲ از آنجا که حکومت برای اداره امور جامعه و سامان دادن امور مربوط به مردم به وجود می‌آید، لزوماً برای مردم و در خدمت آنهاست و باید بر اساس رضایت و

۱. برای مطالعه بیشتر پیرامون این تحولات و نیز الگوهای مختلف دموکراسی: ر. ک: هلد، دیوید، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر.

۲. ر. ک: عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج اول، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، ۲۵۴ و ۲۵۴.

خواست آنان باشد. در صدر اسلام - به خصوص دوره پنج ساله امامت حضرت علی علیه السلام - چنین حکومتی تحقق یافت و حضرت، به رغم نصب الهی و مقام امامت، حکومت را با رضایت و پذیرش مردمی به دست گرفت و در راستای خواستها و منافع عامه (رضی العامه) عمل کرد؛ هر چند به دلیل تداوم نیافتن حکومت اسلامی در شکل اصلی خود، این روند متروک ماند. در عصر جدید با گسترش دموکراسیهای غربی در جهان، دموکراسی وارد جهان اسلام و ایران شد. صرف نظر از بستر تاریخی و جغرافیایی دموکراسی، اگر آن را به عنوان حکومت مردم یا حکومتی که پشتوانه مردمی دارد و مردم در اداره امور خود صاحب نقش و اثرند،^۱ بپذیریم، مردم سالاری معادل لفظی آن در فارسی خواهد بود که در سایه انقلاب اسلامی و در قالب نظام جمهوری اسلامی مورد توجه قرار گرفته است

نظام جمهوری اسلامی در شرائطی استقرار یافت که نظامهای غربی و شرقی هر یک به نوعی مدعی دموکراسی و تحقق حاکمیت مردم بودند. امام خمینی با نفی این دو الگوی جهانی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، نوعی از مردم سالاری را بنیاد نهاد که مبتنی بر دین و نشأت گرفته از متن دین است و ضمن استفاده از تجربیات جهانی، ضمانت اجرای خود را غالباً از دین و قواعد حقوقی و اخلاقی آن می‌گیرد.

به لحاظ بی سابقه بودن این نظام در دنیا و نبود مصداق خارجی و الگویی عملی و موفق از آن، همواره فشارهای سیاسی و تبلیغاتی علیه نظام جمهوری اسلامی اعمال شده است و آن را به خدا سالاری (تئوکراسی) و نادیده گرفتن نقش و تأثیر مردم متهم کرده اند. به خصوص پس از فروپاشی شوروی و بی رقیب شدن لیبرال دموکراسی، این اتهامات جدی‌تر شد؛ به گونه‌ای که حل تعارض بین دین و آزادی و ایجاد توازن بین خداسالاری و مردم‌سالاری، امروزه یکی از چالشهای اصلی انقلاب اسلامی شده است.

مقام معظم رهبری در سالهای اخیر با تبیین ابعاد مختلف مردم سالاری دینی، فضایی

۱. ر. ک: علی بابائی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۹۵؛ مک لین، ایان، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد،

ترجمه حمید احمدی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

برای بحث و تضارب اندیشه را ایجاد کرده‌اند که با تداوم و گسترش آن در محافل علمی و دانشگاهی، چارچوب مردم سالاری دینی روشن‌تر شد و در آینده نزدیک بر غنای ادبیات آن افزوده خواهد شد. صرف نظر از مباحث اندیشه سیاسی، به لحاظ حقوق اساسی این سؤال مطرح است که آیا قانون اساسی، ساختاری دموکراتیک و مردم سالار برای جمهوری اسلامی در نظر گرفته است و برای مردم چه میزان از تأثیرگذاری و نقش آفرینی را در امور سیاسی (قانونگذار) و اجرایی جامعه پیش بینی کرده است؟ آیا بر اساس قانون اساسی می‌توان نظام جمهوری اسلامی را با معیارهای موجود دنیا، مردم سالار و دموکراتیک دانست؟ آیا وجود برخی از اصول قانون اساسی مربوط به ولایت فقیه و حاکمیت قوانین اسلامی که تغییر ناپذیرند، منحل مردم‌سالاری نیست؟

فرضیه این پژوهش آن است که نظام جمهوری اسلامی، بر اساس قانون اساسی، نظامی مردم سالار و دموکراتیک است که با معیارهای موجود دنیا هم تطبیق دارد و مشکلات و ایرادات آن، بیشتر ناشی از تجربه اندک و نیز عملکرد کارگزاران است؛ نه از محتوای حقوقی نظام. برای بررسی این فرضیه، ابتدا بحث مختصری در مورد دموکراسی داریم و سپس به بررسی ساختار نظام جمهوری اسلامی و محتوای حقوقی قانونی آن می‌پردازیم و با یک نتیجه‌گیری مقاله را به پایان می‌بریم.

۱. مباحث نظر

چگونگی اداره زندگی سیاسی - اجتماعی همواره دغدغه بشر بوده و انسان را ناگزیر از ایجاد تشکیلات و سازمان برای این امر کرده است؛ اما چگونگی شکل‌گیری این سازمان و حق و سهم افراد جامعه در آن، بحث جدی‌تری است که سرانجام به ایجاد دموکراسی منجر شده و با این توجیه همراه است که حکومت حق همه مردم است و همه کسانی که در اجتماع سیاسی عضویت دارند، به صورت برابر، حق مشارکت در اداره امور حکومت را دارند.

دمکراسی هم به عنوان شیوه‌ای از زندگی سیاسی^۱ در جهان مدرن مطرح است و هم به عنوان شکلی از حکومت^۲ موضوعیت دارد. دمکراسی به مثابه شکلی از سازماندهی زندگی سیاسی از یکصد سال پیش مورد توجه قرار گرفته است و صرف نظر از بستر تاریخی و جغرافیایی آن، امروزه به عنوان روش حکومت در غالب کشورهای دنیا پذیرفته شده است. از این نظر، روش دمکراتیک عبارت است از: نظم نهادینه شده برای حصول تصمیم‌های سیاسی که با مشارکت مردم برای تصمیم‌گیری درباره امور خود و جامعه، از طریق انتخاب افراد صلاح به نمایندگی از خود، صورت می‌گیرد.^۳

تعریف مردم‌سالاری و دمکراسی

دمکراسی در اصطلاح سیاسی به معنای «اداره حکومت به وسیله ملت»، «حکومت تمام مردم» یا «روشی در حکومت است که مبتنی بر اراده ملت باشد»^۴. بدین لحاظ، دمکراسی به حکومت عامه تعریف شده است؛ حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارها به وسیله نمایندگان که عموم مردم انتخاب می‌کنند، انجام می‌شود.^۵

این شکل از حکومت در مقابل حکومتی قرار می‌گیرد که در دست طبقه‌ای خاص و ممتاز است. فرهنگ علوم سیاسی، دمکراسی را به معنای «حکومت مردم بر مردم» تعریف کرده و با استناد به عبارت معروف لنین، دمکراسی را «حکومت مردم، توسط مردم، برای مردم» دانسته است.

از این نظر، دمکراسی به معنای نوعی از حکومت است که در آن مردم حکومت می‌کنند^۶

1. A model of life.

2. A form of government.

۳. جاسمی، محمد و بهرام، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ بابائی، علی، پیشین، ص ۲۹۵.

۴. شایان مهر، علیرضا، دایرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۵. لغت نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۱۰؛ جاسمی، پیشین، ص ۳۵.

۶. هلد، دیوید، پیشین، ص ۱۴؛ کوهن، پیشین، ص ۲۱.

و مردم سالاری به عنوان معادل لفظی دموکراسی، به این معناست که مردم بر مقدرات امور خود حاکم اند و حق تعیین سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود را دارند.

در دنیای معاصر هم دموکراسی به عنوان «حکومت مردمی»، «حکومت به وسیله مردم»، «حکومت مردم بر خود» و «حکومت توسط مردم» معروف شده است.^۱ «حکومت مردم بر خود» یا «حکومت به وسیله مردم» چندان عاری از ابهام نیست و می تواند به طرق مختلفی تعبیر و تفسیر شود. دیوید هلد، برخی از آنها را به شرح زیر فهرست کرده است:^۲

۱. همه باید در قانون گذاری، تصمیم گیری در باره خط مشی کلی، به کار بستن قوانین و اداره امور حکومت دخالت داشته باشند.

۲. همه باید شخصاً در تصمیم گیریهای مهم؛ تصمیم گیری در باره قوانین عمومی و مسایل مربوط به خط مشی کلی، دخیل باشند.

۳. حاکمان باید در مقابل حکومت شوندگان پاسخگو باشند. به عبارت دیگر، باید اعمال خود را برای حکومت شوندگان توجیه کنند و حکومت شوندگان بتوانند آنها را کنار بگذارند.

۴. حاکمان باید در مقابل نمایندگان حکومت شوندگان پاسخگو باشند.

۵. حاکمان باید توسط حکومت شوندگان انتخاب شوند.

۶. حاکمان باید توسط نمایندگان حکومت شوندگان انتخاب شوند.

۷. حاکمان باید به نفع حکومت شوندگان عمل کنند.

ابهام موجود در دموکراسی هم در مفهوم «مردم» و هم در مفهوم «حکومت کردن» است. اینکه مردم شامل چه کسانی و چه تعدادی از آنها می شود، از یونان باستان تا امروز وجود داشته است و در نهایت به «اکثریت» تأویل شده است. مفهوم «حاکمیت» مردم نیز در فرایند زمان، در عمل از «تصمیم گیری» و «اعمال قدرت مردم» به «تصمیم گیری توسط نمایندگان

۱. مارتین لیپست، سیمور، *دایرة المعارف دموکراسی*، ترجمه به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، ج ۳، ج ۲، ص ۶۹۶ و ۷۰۰.

۲. هلد، دیوید، پیشین، ص ۱۴ - ۱۶؛ کوهن، پیشین، ص ۲۲ و ۲۳.

منتخب مردم» تقلیل یافته است. بر این اساس، دموکراسی یک نظام حکومتی است که در آن همه اشخاص بالغ در چارچوب مقررات از این حق برخوردارند که به گونه‌ای برابر در وضع خط مشی و قوانین همگانی شرکت کنند.

کارل کوهن هم معتقد است که حکومت کردن مردم بر خودشان، تعبیری مجازی است و مردم عملاً نمی‌توانند بر خود فرمان برانند و ناگزیر باید حاکمی داشته باشند. حد اکثر می‌توان گفت که ملت باید فرمانروایان خود را برگزیند و عمل آنها را در فرصتهای معین، رهبری کند.^۱ از این نظر، حکومت صرفاً می‌تواند برگزیده مردم باشد؛ اما مردم قوانین را وضع یا اجرا نمی‌کنند و تمایزی جدی بین فرمانروایان و فرمانبرداران وجود دارد و اکثریت مردم در زمره فرمانبرداران اند؛ نه فرمانروایان.

به همین دلیل، کارل کوهن به جای تعبیر مجازی «حکومت مردم بر خود»، حکومت خود مدیری^۲ را به کار می‌برد و مفهوم «برخود حکومت کردن» را به «زیر حاکمیت دیگران نرفتن» تأویل می‌کند و معتقد است. فرد هنگامی بر خودش حاکم است که تحت رهبری و نظارت فرد دیگری نباشد. برای هدفهای مورد نظرش، خودش تصمیم بگیرد و وسایل رسیدن به آنها را خودش تعیین کند.^۳

این تعبیر به اصل اولی عدم ولایت هیچ شخصی بر دیگری در اسلام خیلی نزدیک است. کوهن ضمن تفکیک دو معنای اداری و ارشادی «حکومت کردن»، معنای اصلی حکومت کردن را عبارت از پی‌ریزی هدفها و خط مشی سیاسی و جهت بخشیدن به افراد تحت حکومت می‌داند، معتقد است: برای همه افراد جامعه این امکان هست که در تعیین هدفهای مشترک مشارکت کنند و در این صورت می‌توان چنین جامعه‌ای را «خود - مدیر» نامید. این گونه خود رهبری یا خود مختاری، همان دموکراسی است که مردم در آن بر خود حکومت‌کنند.

۱. ر. ک. لیست، پیشین، ج ۲، ص ۷۰۰؛ نیز لین، مک، پیشین، ص ۲۲۲.

2. Self-Government.

۳. کوهن، کارل، پیشین، ص ۱۷ - ۲۵.

بدین لحاظ، می‌توان گفت که آرمان مشارکت مستقیم همه مردم در حکومت، در فرایند زمان، به نوعی حکومت نمایندگی یا حکومت به وسیله نمایندگان برگزیده اکثریت مردم تأویل شده است که به دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی معروف می‌باشد. لیست در دیباچه «دایره المعارف دموکراسی» با اشاره به مبنای فرهنگی و تاریخی تعریف دموکراسی و تفاوت آن نزد افراد و ملل مختلف، سه ویژگی نظامهای دموکراتیک را نسبت به نظامهای غیر دموکراتیک، به صورت زیر مطرح می‌کند.^۱

۱. بر سر احراز مناصب دولتی، رقابت وجود دارد.

۲. برای تصدی بسمتها یا مقامها، انتخابات منصفانه، بدون استفاده از زور یا اجبار و بی آنکه هیچ گروهی در جامعه حذف یا محروم شود، در دوره‌هایی مشخص برگزار می‌شود.

۳. آزادیهای مدنی و سیاسی وجود دارد تا صحت و انسجام مشارکت و رقابت سیاسی تضمین شود.

خود مختاری؛ محور دموکراسی

دیوید هلد چهار الگوی عمده دموکراسی پارلمانی را در دوره معاصر مورد بررسی قرار داده است که عبارت‌اند از: دموکراسی رقابتی نخبه‌گرا، دموکراسی کثرت‌گرا، دموکراسی قانونی و دموکراسی مشارکتی. وی با بررسی تفصیلی این الگوها و نیز چهار الگو دموکراسی مستقیم، در نهایت معتقد است: هیچ یک از آنها قابل قبول نیستند و با مشکلات عدیده‌ای مواجه‌اند.^۲ به همین دلیل با ترکیب مفاهیم لیبرالیسم و مارکسیسم، الگوی «خود مختاری دموکراتیک» یا «سوسیالیسم لیبرال» را پیشنهاد می‌کند. در آثار و منابع دیگر، از این الگو تحت عنوان «دموکراسی اجتماعی» یاد شده است.^۳

۱. ر. ک: لیست، پیشین، ج ۱، صفحه یازدهم دیباچه.

۲. هلد، دیوید، پیشین، ص ۴۰۶ - ۴۲۰ و ۴۲۶ - ۴۳۶.

۳. ر. ک: لیست، پیشین، ص ۶۷۶ - ۶۷۹؛ اکبر، علی، سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر، ص ۴۱، ۴۲، ۴۷ و ۴۸؛ جاسمی، پیشین، ص ۳۵.

محور الگو مطلوب دیوید هلد، مفهوم خود مختاری یا استقلال (Autonomy) است. وی آرزوی معطوف به خود مختاری را در یک قالب کلی‌بدین گونه بیان می‌کند:

افراد باید در تعیین شرائط زندگی خویش آزاد و برابر باشند، بدین معنی که آنها باید در تعیین چارچوبی که هم فرصت لازم را در اختیار آنها می‌گذارد و هم آن را به گونه ای محدود می‌کند که نتوانند این چارچوب را در خدمت نفی حقوق دیگران به کار گیرند، از حقوق برابر (و لذا اجزای برابر) برخوردار باشند.^۱

دیوید هلد، اصل خود مختاری را بر هر گونه هدفی مبنی بر ایجاد مشارکت نامحدود یا نامشخص مقدم می‌شمارد و شرائط تحقق آن را مهم‌تر از خود آن می‌داند و معتقد است که این شرائط هم در لیبرالیسم و هم مارکسیسم نادیده گرفته شده است.^۲ به همین دلیل برای تحقق اصل خود مختاری باید یک نظام تصمیم‌گیری دسته جمعی ایجاد شود که در آن مداخله گسترده شهروندان در امور عمومی امکان پذیر باشد. وی به نقل از رابرت دال، معیارهای این نظام را چنین بر می‌شمارد:

۱. آرای برابر و مساوی شهروندان: قانون باید آرای همه شهروندان را به طور یکسان در نظر گیرد.

۲. مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری: همه شهروندان باید فرصت کافی و برابر برای بیان رجحانهای خود تا رسیدن به نتیجه نهایی را داشته باشند.

۳. ادراک روش بنیانه: هر یک از شهروندان باید فرصت کافی و برابر برای کشف رجحانهای خود و اعتبار بخشیدن به آن را داشته باشند تا بتوانند این رجحانها را بیان کنند.

۴. کنترل نهایی برنامه کار به وسیله مردم: فرصت تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام یک از فرایندهای تصمیم‌گیری باید تابع معیارهای سه گانه فوق باشد یا نباشد، منحصرأ باید به مردم واگذار شود.

۱. هلد، دیوید، پیشین، ص ۲۴، ۴۱۱ و ۴۲۵.

۲. همان، ص ۴۱۸ - ۴۲۶.

۵. میزان شمول: مردم باید شامل کلیه اعضای بالغ باشد؛ به استثنای مسافران غیر تبعه و اشخاصی که معلولیت ذهنی آنها به اثبات رسیده است.

برای تحقق خود مختاری، مرکزیت یک ساختار غیر شخصی قدرت عمومی، وجود یک قانون اساسی یا اعلامیه حقوق برای کمک به تضمین و حفظ حقوق افراد، وجود مراکز متعدد در درون و بیرون دولت، ساز و کارهای تشویق رقابت و مباحثه میان برنامه‌های سیاسی بدیل، لازم و ضروری است.^۱

از نظر هلد، جدایی دولت از جامعه مدنی، ویژگی اصلی هر گونه نظام سیاسی دمکراتیک است. در چنین نظامی، نهادهای دولتی متمرکز را باید به مثابه ابزارهای لازم برای وضع قانون، اجرای حقوق، ترویج خط مشی‌های جدید و حامل تضادهای ناگزیر میان منافع خاص قلمداد کرد؛ ضمن اینکه نهادهای انتخابی نمایندگی، مانند پارلمان و نظام حزبی رقابتی هم، ارکان جدایی ناپذیر تصویب کننده و هماهنگ کننده این فعالیتها هستند. به همین دلیل، دیوید هلد دمکراسی را پدیده‌ای دو سویه می‌داند که از یک سو به تغییر شکل قدرت دولت، و از سوی دیگر به تجدید ساختار جامعه مدنی معطوف است^۲ و خود مختاری هم فقط در پرتو این فرایند دمکراتیزه کردن دو جانبه قابل حصول می‌باشد.

این در واقع، تعبیری بلند پروازانه از دمکراسی است؛ زیرا این تفسیر از دمکراسی (دمکراسی اجتماعی) چیزی بیش از دمکراسی پارلمانی است و در چارچوب آن، مجموعه‌ای از ساز و کارهای مناسب و معقول نمایندگی‌منتخب، یک جامعه را به قدر کافی واجد شرایط دمکراسی راستین نمی‌کند. دمکراسی واقعی منوط به شکل دادن شبکه بسیار تساوی طلبانه‌تری از روابط اجتماعی است و نظریه دمکراسی باید نه تنها به چگونگی دمکراتیک کردن حکومت بپردازد؛ به چگونگی دمکراتیک کردن جامعه نیز بپردازد تا دمکراسی به معنای کامل کلمه تحقق یابد.

۱. همان، ص ۴۲۵ - ۴۲۸.

۲. همان، ص ۴۲۷ - ۴۳۰؛ لیست، ج ۲، ص ۶۷۸.

الگوی مطلوب دموکراسی

خود مختاری حول فرایند دموکراتیزه کردن دو جانبه، الگویی از جامعه و دولت به دست می‌دهد که هلد آن را خود مختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال می‌نامد و اصول و خصوصیات آن را بر می‌شمارد، اصل توجیه کننده این الگو این است که: افراد باید در تعیین شرائط زندگی خویش آزاد و برابر باشند، یعنی در تعیین چارچوبی که فرصتهای آنها را ایجاد و محدود می‌کند (مادام که نتوانند این چارچوب را برای نفی حقوق دیگران به کار گیرند) از حقوق برابر و به دنبال آن اجبارهای برابر برخوردار باشند.

دولت در این الگو دارای این خصوصیات است: تقدیس اصل خود مختاری در قانون اساسی و اعلامیه حقوق، ساختار پارلمانی یا کنگره‌ای متشکل از دو مجلس، نظام قضایی مستقل شامل دادگاههای ویژه‌ای برای بررسی تفسیرهای حقوق، نظام حزبی رقابتی، خدمات اداری مرکزی و محلی.

جامعه مدنی هم باید دارای این خصوصیات باشد: تنوع انواع خانوار و منابع اطلاعاتی، نهادهای فرهنگی، گروههای مصرف کننده، وجود خدمات اجتماعی، از قبیل: مراقبت از کودکان، مراکز بهداشتی و آموزشی با هدایت استفاده کنندگان از این خدمات، بنگاههای اقتصادی خود گردان - به جز صنایع حیاتی که در مالکیت ملی، و سایر صنایع که در مالکیت تعاونی یا اجتماعی است - و انواع بنگاههای خصوصی برای تشویق نوآوری و تنوع.

فرایند دموکراتیزه کردن، مستلزم یافتن ساز و کارهایی برای ایجاد حاکمیت پارلمان بر دولت و اعمال حاکمیت جامعه بر پارلمان است. قوانین اساسی کشورها باید معمولاً محدودیتهای وارد بر قدرت دولت را در کنار حقوق شهروندان مشخص کنند.

از نظر هلد، قانون اساسی باید جامعه مدنی را هم باز بینی و اصلاح کند، به خصوص اگر پیکره جامعه مدنی شامل عناصری است که امکان تصمیم گیری دسته جمعی مؤثر را از بین می‌برد، باید تغییر کند؛ زیرا مجموعه های قدرتمند از مناسبات و سازمانهای اجتماعی که بتوانند با بهره گیری از زمینه عملکرد شان، نتایج دموکراتیک را تحریف کنند، با

دمکراسی ناسازگار است. وی به همین دلیل، کاستن از نفوذ و قدرت محدود کننده اصناف، محدود کردن فعالیت گروه‌های بانفوذ در پیگیری منافع خویش، از بین بردن امتیازات برخی از گروه‌های اجتماعی نژادی یا قومی را پیشنهاد می‌کند.

در مجموع، بحث حقوقی قانونی دمکراسی را برجسته می‌کند و در صدد ترسیم یک مدینه فاضله از دمکراسی است و صرف نظر از اینکه عملاً قدرت تا چه حد مطابق دمکراسی است، به تصریح و تأکید این ساختار دمکراتیک در نظامنامه حقوقی جامعه نظر دارد و تقدیس اصل خودمختاری و مرکزیت یک ساختار غیر شخصی قدرت را در قانون اساسی جست‌جو می‌کند. در مقاله حاضر نیز دمکراسی صرفاً بر اساس سازوکار قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد نظر می‌باشد و تلاش می‌شود که ساختار بندی قدرت در قانون اساسی با دمکراسی مطلوب دیوید هلد تطبیق داده شود. به همین دلیل در ادامه بحث به ارائه تصویری از ساختار قدرت و چگونگی اعمال حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

۲. ساختار حاکمیت در جمهوری اسلامی

در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا دانسته شده و تصریح شده است که خدا انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت اجتماعی همان حق حاکمیت است،^۱ دو نوع یا دو مرحله از حاکمیت در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده که یکی در طول دیگری قرار گرفته است؛ حاکمیت خدا بر جهان و انسان، و حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش.^۲ هر دو ریشه در اعتقادات اسلامی دارند و از هم تفکیک ناپذیرند.

بعضی حقوقدانان، تصریح حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش را در این اصل،

۱. مدنی، جلال‌الدین، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۴۰ - ۱۴۲؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۵۸، ۲۶۱ و ۲۶۲.

مبیین حاکمیت مردم و نوعی دمکراسی مستقیم دانسته اند^۱ که هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد و گروهی خاص قرار دهد. همان گونه که عبارت پایانی این اصل: «ملت، این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند»، نشانه دمکراسی مبتنی بر نمایندگی است. بدین لحاظ کلیه کسانی که مدیریت سیاسی جامعه را بر عهده می‌گیرند، تنها از طریق انتخابات و از طرف مردم، حق اعمال قدرت را دارند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، حاکمیت را در قالب ولایت تعبیر کرده و زمامدار را حاکم یا ولی امر نامیده و ریاست جامعه اسلامی را بر عهده ولایت امر و امامت امت قرار داده است (اصل ۵) که همانا فقیه عادل و با تقوی و آگاه به زمان و مدیر و مدبّر می‌باشد؛ اما این مقام، منتخب غیر مستقیم مردم می‌باشد که نتیجه منطقی حق حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش است.^۲ از سوی دیگر، چون این ولایت و حاکمیت بر اساس اصول دیگر قانون اساسی و از طریق قوای سه‌گانه اعمال می‌شود، نوعی توزیع قدرت در درون ولایت فقیه صورت می‌گیرد و سه مرکز اصلی قدرت مشخص شده اند که این ولایت و حاکمیت را اعمال می‌کنند.^۳

در این راستا، شکل جمهوری، اصل تفکیک قوا، محوریت مردم در شکل‌گیری نظام، و نیز اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی در نظام جمهوری اسلامی مورد پذیرش قرار گرفته که تمهیداتی برای تحدید قدرت دولت، محو استبداد، دفاع از آزادی مردم، مقابله با فساد و سوء استفاده از قدرت می‌باشد؛ ضمن اینکه حاکی از نهادینه شدن یک ساختار غیر شخصی قدرت است که تا کنون طبق روال از پیش تعیین شده اعمال شده است.

۱. هاشمی، محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴ و ۵.

۲. عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۶۳ و ۲۹۱.

۳. ر. ک: نگارنده، «جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» فصلنامه حکومت اسلامی،

شکل نظام سیاسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جمهوری بودن نظام سیاسی کشور را به گونه زیر تضمین کرده است:^۱

۱. مشارکت مردم در امور عمومی از طریق انتخابات و همه پرسی: قانون اساسی با پذیرش حاکمیت ملت و مسئولیت عمومی و مشترک مردم در اداره امور مملکت، به طرق مختلفی آن را تحقق بخشیده است.^۲ زمامداری و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی (اصل ۶) است که شامل انتخاب نوع نظام سیاسی با فراندوم (اصل ۱)، تصویب قانون اساسی و بازنگری آن از راه همه پرسی، تعیین رهبر توسط خبرگان منتخب ملت (اصل ۱۰۷) و نیز انتخاب رئیس جمهور (اصل ۱۱۴)، نمایندگان مجلس شورای اسلامی (اصل ۶۲)، شوراهای محلی (اصل ۱۰۰)، و خبرگان رهبری با رأی مستقیم مردم است. رسمیت دولت نیز به پیشنهاد رئیس جمهور و رأی اعتماد نمایندگان مردم (اصول ۸۷ و ۱۳۷) می‌باشد.

۲. محدودیت دوره زمامداری و جلوگیری از قدرت مطلقه: دوره ریاست جمهوری (اصل ۱۱۴)، مجلس شورای اسلامی (اصل ۶۳) و شوراهای محلی، هر کدام چهار سال و دوره مأموریت دولت نیز محدود به همین مدت است و دوره مجلس خبرگان رهبری ۸ سال است.

در مورد شخص رهبری نیز گرچه محدودیت زمانی ذکر نشده است؛ اما این امر مطلق نیست و رهبری در صورت ناتوانی در انجام وظایف یا از دست دادن شرایط، توسط مجلس خبرگان قابل عزل می‌باشد. حتی اگر معلوم شود که وی از آغاز فاقد برخی از شرایط بوده، از مقام خود برکنار خواهد شد. (اصل ۱۱۱) به تعبیری، عدم ذکر محدودیت زمانی به معنای مادام‌العمر بودن رهبری نیست و مدت آن بستگی به تواناییهای لازم برای این مقام و حفظ شرایط دارد.^۳

۱. هاشمی، محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۸۲؛ عمید زنجانی، پیشین، ۲۰۳ - ۲۰۷.

۲. ر.ک. به مدنی، جلال‌الدین، پیشین، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۳. همان، ص ۲۴۹؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۳. امتیاز نداشتن شخصی زمامداران نسبت به دیگران: رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است. (اصل ۱۰۷) سایر زمامداران نیز به طریق اولی امتیاز شخصی نسبت به دیگران ندارند و مثل همه مردم تابع قانون و مسئول تمام اعمال خود (مسئولیت مدنی) می‌باشند. از این نظر، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «تساوی در برابر قانون» را بدون استثناء مطرح کرده است.^۱

۴. مسئولیت سیاسی زمامداران جهت جلوگیری از اعمال قدرت مطلق: طبق قانون اساسی، رهبری در مقابل مجلس خبرگان منتخب ملت (اصل ۱۱۱)، رئیس جمهور در مقابل ملت، رهبری و مجلس (اصل ۱۲۲)، و وزیران در مقابل رئیس جمهور و مجلس (اصل ۱۳۷) مسئول اند.

ممکن است وصف «اسلامی» در جمهوری اسلامی، ظاهراً با منطبق «جمهوری» ناسازگار تلقی شود. این نظر نمی‌تواند مورد تأیید باشد؛ زیرا در هر صورت افراد انسانی اند که در این زمینه نقش اساسی ایفاء می‌کنند.^۲ وقتی مجموعه قوانین و اصول و معیارهای اسلامی توسط اکثریت یک ملت پذیرفته و مطاع شناخته شد، نظام مبتنی بر این مجموعه هم، مردمی خواهد بود. «اسلامی بودن» جمهوری تنها به این معناست که قوانین اسلامی در آن جامعه حاکم است؛ ضمن اینکه به لحاظ عدم تحمیل در قبول یا ردّ تعالیم دینی، در حکومت دینی هم برخورد اندیشه‌ها می‌تواند وجود داشته باشد و همزیستی مسالمت آمیز ادیان و مذاهب در جامعه اسلامی امکان پذیر است؛ اما چون اعمال دموکراسی به اتفاق آراء، اصولاً غیر ممکن است، بدین لحاظ در منافع عمومی جامعه رأی اکثریت مناط اعتبار است. اکثریت می‌تواند نظام سیاسی خود را مبتنی بر دین یا مذهب خود نمایند. در این صورت، آن دین بر اداره امور کشور احاطه کامل دارد و کلیه مقررات باید بر اساس آن دین باشد.

علاوه بر این، به لحاظ اکثریت مسلمان و قبول محتوای حاکمیت اسلامی در قالب جمهوری، پیوندی بین «جمهوری» و «اسلامی» ایجاد شده است که اراده آزاد و اسلامی

۱. مدنی، همان، ص ۹۰.

۲. ر. ک: هاشمی، پیشین، ج ۱، ص ۶-۸۴؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۴۵، ۲۰۹-۲۱۱؛ هاشمی، همان، ص ۸۶.

مردم، به صورت مشارکت همگانی برای تعیین نظام سیاسی کشور، جمهوری اسلامی را پدید آورده است. بدین لحاظ، می توان مجموعاً نتیجه گرفت: «جمهوری اسلامی یک تأسیس مردم‌سالار و دموکراتیک است، بدون آنکه انتظار وجود یک دمکراسی لیبرال را همچون نظام‌های غیر دینی نداشته باشیم.»

تفکیک قوای حاکمیت

اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی، تفکیک قوا را به طور نسبی مطرح کرده است که هر یک از قوا متصدی امری از امور زمامداری و اعمال‌کننده، بخشی از حاکمیت‌اند. با اینکه مبنا و فلسفه تمایز و استقلال سه قوه در جمهوری اسلامی متفاوت از تفکیک قوای مرسوم دنیاست؛ ولی اصل تفکیک قوا پذیرفته شده است.^۱

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود. (اصل ۵۸) اعمال قوه مجریه (جز در اموری که مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده است) از طریق رئیس‌جمهور و وزراء است. (اصل ۶۰) رئیس‌جمهور منتخب مستقیم مردم و وزرا منتخب مجلس شورای اسلامی می‌باشند. اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش اجرای عدالت و اقامه حدود الهی می‌پردازد. (اصل ۶۱)

با وجود آنکه مطابق اصل ۵۷، هر سه قوه زیر نظر رهبری اعمال می‌شوند (اصل ۵۷) و ظاهراً تمرکز قدرت و اقتدار وسیعی را برای رهبری نشان می‌دهد؛ ولی موضع صریح قانون اساسی در محو استبداد (اصول ۳ و ۶) و شیوه‌های نظارتی که بر رهبری مقرر شده است، (اصول ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۴۲)، هدف غایی اصل تفکیک قوا را تأمین می‌کند؛^۲ ضمن اینکه رهبری هم کمتر به طور مستقیم اعمال قدرت و حاکمیت می‌کند و همه امور در سه قوه توزیع

۱. ر. ک: هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۶-۹؛ مدنی، پیشین، ص ۱۵۴-۱۵۷؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۵-۲۹۷.

۲. هاشمی، همان، ص ۸؛ عمید زنجانی، همان، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

شده و او امور را از طریق آنها هدایت و نظارت می‌کند و ولایت او نوعی مسئولیت (نه قدرت) است که در راستای منافع مردم و مصالح جامعه اعمال شود.

علاوه بر سه قوه، شوراها هم به عنوان ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور (اصل ۷ و نیز فصل هفتم) بخشی از حاکمیت را اعمال می‌کنند که در سطوح مختلف محلی تشکیل می‌شوند و اعضای آنها را مردم انتخاب می‌کنند. فلسفه شورا جلوگیری از خود محوری و استبداد است تا با تعاطی افکار و برخورد اندیشه‌ها، هم زمینه تفاهم و امنیت خاطر بین افراد فراهم شود و هم مناسب‌ترین تدبیر اتخاذ شود.^۱ یکی از نتایج محوری اصل شورا در نظام اسلامی، پرهیز از تمرکز قدرت و روی آوردن به محیط اجتماعی، به منظور بهره‌جویی از استعدادهای خلاق مردمی برای گشایش مشکلات و حل معضلات خود آنان می‌باشد.

صدا و سیما نیز به عنوان رسانه رسمی و ملی، تحت نظارت سه قوه عمل می‌کند (اصل ۱۷۵) و نصب رئیس آن با مقام رهبری است که یکی از موارد اعمال حاکمیت توسط رهبری است و این تدبیر بیش از آنکه به قصد تمرکز قدرت در رهبری باشد، برای جلوگیری از تسلط و اعمال قدرت یک قوه بر قوای دیگر و جلوگیری از تشتت در سیاستهای تبلیغاتی و رسانه‌ای اندیشیده شده است.

مجمع تشخیص مصلحت نظام در جایگاه حل اختلافات مجلس و شورای نگهبان و نیز به عنوان بازوی مشورتی رهبری در حل معضلات و تدوین سیاستهای کلی نظام (اصل ۱۱۰ و ۱۱۲) عملاً بخشی از حاکمیت را بر عهده دارد. اعضای آن از مقامات حقوقی و نیز شخصیت‌های حقیقی منتخب رهبری اند و نقش اساسی آن، تعدیل قدرت شورای نگهبان به نفع اقتدار مجلس شورای اسلامی و حاکمیت مردم و نیز همکاری با رهبری در اعمال اختیارات موضوع اصل ۱۱۰ می‌باشد.

۱. هاشمی، همان، ج ۲، ص ۴۸۸، برای مطالعه بیشتر در زمینه ر. ک: عمید زنجانی، فلسفه شوراها، پیشین،

محوریت مردم در تشکیل نظام

مبنای مردمی نظام جمهوری اسلامی در اعتقادات ملت، انقلاب اسلامی و فرآیند عمومی ملت ایران نهفته است.^۱ اعتقاد دیرینه ملت ایران به حکومت حق و عدل و مبارزات طولانی آنها، نهاد «جمهوری اسلامی» را برای تحقق آرمانهای خود به وجود آورده است. از سوی دیگر، انقلاب اسلامی ایران به عنوان مردمی ترین انقلاب دنیا، اساس بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی است. مراجعه به آرای عمومی ملت برای انعقاد قرارداد حقوقی اجتماعی، و رسمیت دادن و اعتبار قانونی بخشیدن به آن، تکمیل نقش ملت در تأسیس نظام جمهوری اسلامی بود و ملت ایران با مشارکت گسترده خود در فرآیند ۱۱ و ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۸ از میان همه نظامهای سیاسی ممکن و موجود، با اکثریت قریب به اتفاق، جمهوری اسلامی را برگزید.

بدین لحاظ، نظام سیاسی کشور با محوریت مردم به وجود آمده که این امر در قانون اساسی هم ملحوظ شده و کاملاً بارز است. قانون اساسی جمهوری اسلامی، حاکمیت ملت را مبنا قرار داده است و آن را ودیعه ای الهی (اصل ۵۶) می‌داند که از طریق انتخابات و همه‌پرسی (اصل ۶) محقق می‌شود.^۲

حق حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی اجتماعی خویش، مشارکت عملی و همه‌جانبه آنان را ایجاب می‌کند. به همین دلیل، قانون اساسی جلوه‌های مختلفی از مشارکت مردم را پیش بینی کرده است^۳ و مشارکتهای متنوع حقوقی، سیاسی و اجتماعی نمونه‌هایی از اعمال حاکمیت ملی توسط مردم است که زمامداری کشور را مردم‌سالارانه جلوه می‌دهد.^۴

به لحاظ حقوقی، نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن با رأی ملت در فرآیندوم ایجاد شده (اصل ۱ و ۱۷۷) و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی و شوراهاست (اصل ۶ و ۷) و مردم در انتخاب رهبری (اصل ۱۰۷)، ریاست جمهوری و وزرا (اصل ۱۱۴ و ۱۳۳)، نمایندگان

۱. ر. ک: هاشمی، ج ۱، ص ۸۶ - ۹۱؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۷۴ - ۱۸۴ و ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲. ر. ک: عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳. ر. ک: هاشمی، ج ۲، ص ۵ و نیز ۸۱ و ۸۲.

۴. هاشمی، ج ۱، ص ۷۱؛ مدنی، پیشین، ص ۱۴۹.

مجلس شورای اسلامی (اصل ۶۲) و شوراهای محلی (اصل ۱۰۰) مشارکت دارند. از نظر سیاسی، مطابق اصل ۲۶ قانون اساسی، احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی، و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی اجازه فعالیت دارند. بدین لحاظ، حضور متشکل و خود جوش مردم در صحنه سیاسی، و نیز زمینه اعمال حاکمیت از طریق رقابتهای حزبی فراهم شده است.

از نظر اجتماعی هم، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهده مردم در مناسبات بین خودشان، و نیز در مناسبات با دولت، به رسمیت شناخته شده است (اصل ۸) و مردم در این مشارکت ارشادی قادر خواهند بود سهمی اساسی در نظارت بر اعمال دولت و سالم‌سازی جامعه بر عهده داشته باشند.^۱

اصول ششگانه فصل پنجم قانون اساسی، تحت عنوان «حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن»، به اضافه اصل «مشارکت عاقله در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» (بند ۸ اصل ۳)، اصل «اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی» (اصل ۶) و اصول مربوط به شوراها (اصل ۷ و نیز فصل هفتم) همگی مؤید اراده عمومی و محوریت مردم در قانون اساسی است^۲ که در شکل‌گیری اجزا و ارکان نظام ایفای نقش دارند.

اداره کشور به اتکای آرای عمومی جامع‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
اداره کشور به اتکای آرای عمومی
برای تأمین مشارکت همه جانبه و گسترده مردم در امور عمومی، زمامداری و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است^۳ و همه کسانی که در اعمال حاکمیت مشارکت دارند، مستقیم یا غیر مستقیم منتخب ملت هستند.

۱. ولایت فقیه با رأی و پذیرش مردمی فعلیت می‌یابد و در قانون اساسی، به طور صریح

۱. ر. ک: عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۲. ر. ک: هاشمی، ج ۱، ص ۶۱؛ مدنی، پیشین، ص ۱۴۹؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۵۳ و ۳۵۴.

۳. عمید زنجانی، همان، ص ۵۶، ۲۱۷ - ۲۲۲ و ۲۱۵ - ۲۱۷.

تعیین رهبر در جایگاه رئیس کشور، بر عهده خبرگان منتخب مردم گذاشته شده است (اصل ۱۰۷) که شبیه شیوه پارلمانی موجود در دنیا است و افراد خبره و منتخب به نمایندگی از مردم، رئیس کشور را انتخاب‌کنند.^۱ بدین لحاظ، انتخاب رهبری به طور غیر مستقیم، و توسط خبرگان صورت می‌گیرد و این امر خللی در مردمی بودن رهبری نظام به وجود نمی‌آورد.^۲

۲. در دمکراسیهای معاصر، رئیس جمهور با انتخاب مستقیم مردم و مستقل از پارلمان، رئیس جمهور قوه مجریه را اعمال می‌کند (نظامهای ریاستی) یا خارج از دخالت مستقیم مردم، با مشارکت رئیس کشور و مجلس (نظامهای پارلمانی) رئیس قوه مجریه برگزیده می‌شود.^۳ در جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از نمودهای تحقق مشارکت مردم و اراده عمومی در حاکمیت، هم رئیس قوه مجریه مستقیماً از سوی مردم انتخاب می‌شود (اصل ۱۱۴) و هم اعضای دولت از سوی رئیس جمهور به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و مورد تأیید نمایندگان مردم قرارگیرند.

به لحاظ جایگاه و اقتدار قوه مجریه در مجموعه قوای حاکمیت، با این ساز و کار از تمرکز قدرت در قوه مجریه و خطرات ناشی از آن احتراز می‌شود و قدرت مجریه بیشتر تحت کنترل قرار می‌گیرد. به همین دلیل، نظام جمهوری اسلامی را نیمه ریاستی نیمه پارلمانی دانسته‌اند^۴ که در آن کفه ترازو کاملاً به نفع قوه مقننه و حاکمیت مردم است و اضافه قدرت مجریه بین رهبری و مجلس توزیع شده است.

۳. قوه مقننه مظهر اراده عمومی مردم، مبین خواسته های آنان و تبلور اراده ملت است و از بین سه قوه، بیشترین قرابت و سنخیت را با مردم دارد و جلوه اصلی دمکراسی به شمار می‌رود؛ زیرا نماینده کامل و مستقیم ملت، و کاملاً متعلق به مردم است؛ برعکس مجریه که حافظ بروکراسی و تخصص در دستگاههاست.

۱. هاشمی، ج ۲، ص ۳۴؛ لیست، پیشین، ج ۱، ص بیست و سوم دیباچه.

۲. هاشمی، همان، ص ۳۵؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۵۷ و ۴۴۳ - ۴۵۰.

۳. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۰ - ۲۶۵؛ عمید زنجانی، پیشین ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۴. هاشمی، پیشین، ج ۲ ص ۲۶۲ - ۲۹۶؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۳.

قوه مقننه در جمهوری اسلامی، مرکب از مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می‌باشد. مجلس ریشه در آرای عمومی دارد و محور اساسی حاکمیت ملت از طریق آن اعمال می‌شود^۱ و از سوی قوه مجریه قابل انحلال نیست. از این نظر، بخش مهمی از حق خدادادی مردم (اصل ۵۶) و اراده عام ملت، در مجلس تبلور می‌یابد و سرنوشت اجتماعی و سیاسی آنان را رقم می‌زند.

مجلس از نمایندگان مستقیم مردم شکل می‌گیرد و مطابق اصل ۶۹ قانون اساسی مذاکرات آن باید علنی باشد و گزارش کاملش از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. همچنین، باید پیش از پایان دوره مجلس، انتخابات دوره بعد برگزار شود تا در هیچ زمانی، کشور بدون مجلس نماند. (اصل ۶۳) فقط در شرایط اضطراری نظیر جنگ و اشغال نظامی، به پیشنهاد رئیس جمهور و تصویب سه چهارم نمایندگان مجلس، امکان توقف انتخابات وجود دارد. (اصل ۶۸) چون قوه مقننه از قوای حاکم و ارکان ضروری نظام جمهوری اسلامی است، تعطیل و توقف آن، نقصان و اختلال در حاکمیت است. این نوع سختگیری بیش از آنکه ناظر به وجود احتمالی جنگ و اشغال نظامی باشد، تمهیدی برای ممانعت از دیکتاتوری و اقدام دولت بر ضد مجلس است.

۴. قوه قضائیه با انتصاب رئیس قوه از سوی مقام رهبری شکل می‌گیرد که خود منتخب غیر مستقیم مردم است. با توجه به ماهیت امر قضا و کار این قوه، رعایت استقلال قضایی^۲ و نیز به منظور رهایی از فشارهای سیاسی و حزبی و مردمی، این قوه معمولاً در غالب کشورها به گونه‌ای خاص شکل می‌گیرد و در دمکراسیهای دنیا هم تعیین بالاترین مقام قضایی به انتخاب مردمی واگذار نمی‌شود. بدین لحاظ، حوزه امور عمومی عمدتاً در دو قوه مقننه و مجریه تجلی دارد و قوه قضائیه مراقبت می‌کند تا قوانین مصوب نمایندگان مردم، از سوی قوه مجریه درست اجرا شود.

۱. مدنی، پیشین، ص ۱۶۱ - ۱۶۴ و ۱۷۰ - ۱۷۲.

۲. عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۵. نکته ای که در مورد انتخابات و آرای عمومی مطرح است و مورد بحثها و جدلهای سیاسی واقع شده، مسئله نظارت بر هر گونه انتخابات و همه پرسی است که شاید محدود کننده اعمال حاکمیت و رأی مردم به نظر آید. آزادی مردم و رقابت کاندیداهای مختلف برای جلب آرای مردم، فی نفسه مطلوب و با ارزش است؛ اما میل به قدرت، غالباً موجب رقابتهای ناسالم می شود و درآرای مردم اختلال و فساد ایجاد می کند. به همین دلیل، «برای احتراز از مفسد احتمالی، امر نظارت بر آرای عمومی در تمامی کشورهایی که حکومت مردم سالار دارند، مورد قبول قرار گرفته است.»^۱ در اصل نظارت، هیچ اشکالی وجود ندارد؛ اما این نظارت باید به دست کسانی باشد که علاقه و منفعت خاصی نسبت به نتیجه انتخابات نداشته باشند تا بتوانند درستی و امانت لازم را در کار نظارت بی طرفانه به کار برند.

بدین لحاظ، ساز و کار نظارت بر انتخابات در قوانین اساسی سایر کشورها هم مورد توجه قرار گرفته است؛ اما قوه قضائیه به لحاظ ماهیت قضائی خود توان این مسئولیت را ندارد، هیچ یک از دو قوه مقننه و مجریه نیز صلاحیت این امر را ندارند و به نحوی ذی نفع در انتخابات بوده، ریسک تأثیر گذاری بر نتیجه انتخابات را بالا برند. به خصوص بیشترین توجه بر این است که قوه مجریه در مقام نظارت قرار نگیرد و در مقام مجری انتخابات نیز، خودش توسط قوه ناظر تحت نظارت و کنترل قرار گیرد.^۲

از میان اشکال سه گانه نظارت معمول بر انتخابات در دنیا (نظارت از طریق قوه مقننه، نظارت توسط نهاد یا سازمان بی طرف به عنوان «قوه ناظر بر انتخابات»، و بالاخره نظارت قضایی)، نظام حقوقی جمهوری اسلامی، نظارت از طریق قوه ناظر را پذیرفته و شورای نگهبان را ناظر بر انتخابات قرار داده است.

قانون گذار قانون اساسی جمهوری اسلامی اعتقاد داشته که شورای نگهبان نهادی مستقل از سه قوه است که اعضای آن به اقتضای شرایط و وظایفشان از وابستگیهای گروهی و

۱. ماشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۱۰۰؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۴۱۳-۴۱۷.

جناحی مبرزی هستند و در مقایسه با دیگر تشکیلات حکومتی ثبات بیشتری دارند؛ لذا بهتر می‌توانند بی‌طرفی را رعایت کنند.^۱

۳. اعمال حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی ایران

علاوه بر ساختار ظاهری حاکمیت که شاخصه‌های مردم‌سالاری را پذیرفته و اعمال کرده است، محتوای نظامنامه حقوقی جامعه (قانون اساسی) نیز ارکان قدرت را به شکل مردم‌سالار و به نفع حاکمیت مردم سامان داده است؛ به گونه‌ای که از میان ارکان حاکمیت، رهبری، فرماندهی کل قوا، نظارت کلی بر سه قوه، هماهنگی و حل اختلاف آنها و نیز تعیین سیاستهای کلان و هدایت کلی نظام را بر عهده دارد و حاکمیت از طریق قوای سه‌گانه اعمال می‌شود.

از بین قوای سه‌گانه نیز قوه مقننه واجد بیشترین اقتدار و اعمال حاکمیت است و قابل تعطیل و انحلال از سوی قوه مجریه نیست و در همه امور مربوط به مردم (به شرط عدم نقض موازین اسلامی و قانون اساسی) حق ورود، قانون‌گذاری و نظارت دارد. قوه مجریه کاملاً مسئول، و تحت نظارت چند جانبه مردم، مجلس و رهبری و حتی قوه قضائیه است و نسبت به سایر دمکراسیهای دنیا نیز از اقتدار کمتری، در مقایسه با سایر قوا، برخوردار است که همه این موارد به منزله ساز و کارهایی برای ایجاد حاکمیت پارلمان بر دولت است و محدودیتهای عمده‌ای بر ظرفیت عمل دولت تحمیل می‌کند. قوه قضائیه هم از استقلال لازم برخوردار است، و خارج از نفوذ دو قوه دیگر، مقید به قانون و مکلف به دادرسی و انجام علنی محاکمات شده است.

صلاحیت و اقتدار قوه مقننه

در نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون‌گذاری و اعمال قوه مقننه در حوزه امور عمومی مربوط

به مردم قرار گرفته است که اصل بر صورت غیر مستقیم آن از طریق مجلس شورای اسلامی است (اصل ۵۸)؛ ولی طرق استثنایی و فوق العاده هم دارد که مشهورترین آن، روش مستقیم همه پرسی و مراجعه به آرای مردم در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (اصل ۵۹) است.

وضع قوانین مربوط به مجلس خبرگان رهبری توسط خود آن مجلس، وضع قوانین موقت و آزمایشی و نیز تصویب اساسنامه ها توسط کمیسیونهای داخلی مجلس، و تصویب دائمی اساسنامه سازمانها، شرکتهای، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت از جانب دولت نیز برخی از طرق فوق العاده قانون گذاری است که نمایندگی مستقیم یا غیر مستقیم مردم پشتوانه آن است. مجمع تشخیص مصلحت نیز علاوه بر تدوین سیاستهای کلان نظام تحت نظر رهبری، گه گاه در داوری بین مجلس و شورای نگهبان وارد حوزه تقنین شود.

براین اساس، قوه مقننه با اشتراک مساعی مجلس و ملت اعمال می شود^۱ و به لحاظ استمرار قوه مقننه و حق مجلس برای قانون گذاری در تمام مسایل کشور (اصل ۷۰) تا کنون نیاز چندانی به اعمال مستقیم قوه مقننه احساس نشده است و تجربه ای در جمهوری اسلامی نداشته ایم؛ ولی قانون اساسی، توسل به آرای عمومی را به عنوان یک راه حل سیاسی در امور مهم از نظر دور نداشته که نمادی از شرکت عموم مردم در تصمیم گیری است.^۲

قوه مقننه در جمهوری اسلامی، مبتنی بر نظام تک مجلسی و دو رکنی^۳، مرکب از مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می باشد. با این وجود، این دو رکن هم عرض و مساوی نیستند و حتی در قانون اساسی، فصل یا مبحث خاصی با عنوان «شورای نگهبان» به چشم نمی خورد و قانون گذار این شورا را کاملاً در دل مجلس و ذیل مبحث «اختیارات و صلاحیت

۱. عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۳.

۲. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶؛ مدنی، پیشین، ص ۱۶۲، پاورقی ۱.

۳. ر. ک: مدنی، پیشین، ص ۱۶۳؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۳.

مجلس شورای اسلامی» قرار داده است.^۱ از این دیدگاه، شورای نگهبان جزء مکمل و جدا نشدنی مجلس است که ابتکار قانونی ندارد و صرفاً نگهبان قانون اساسی و شرع است و در حقوق اساسی سایر کشورها نیز معادلهایی دارد.

انتخاب نظام تک مجلسی همراه با انتخابات عمومی نشان می‌دهد که مطلق ملت، صرف نظر از هر گونه تمایزات صنفی، طبقاتی، قبیله‌ای و نژادی (اصل ۱۹) مد نظر قانون اساسی است و قبول این نظام را باید ناشی از التزام به اراده ملت، یکپارچگی آن و حقوق مساوی مردم دانست.^۲

مجلس شورای اسلامی رکن اصلی قوه مقننه است که نمایندگی مستقیم مردم را دارد. نمایندگی یکی از طرق اعمال حاکمیت ملی است و مجلس غیر از موارد استثنائی و محدود، حق انحصاری وضع قانون را دارد؛^۳ ضمن اینکه نمایندگان مجلس هم حق اظهار نظر در همه مسایل داخلی و خارجی را دارند (اصل ۸۴) و در جهت تسهیل انجام چنین وظیفه‌ای، مطابق اصل ۸۸ دارای مصونیت پارلمانی اند تا با آزادی و بدون هر گونه پروا، پرهیز و ملاحظه‌کاری به ایفای وظایف خود در دفاع از منافع مردم بپردازند؛ اما مصونیت از تعرض و چشم‌پوشی نسبت به جرایم نمایندگان در قانون اساسی نیامده و امتیازی زاید برای نماینده خلاف موازین اسلام تلقی شده است.^۴ بر این اساس، نمایندگان هم مثل آحاد افراد جامعه مسئولیت مدنی و کیفری دارند و باید نسبت به اعمال خود پاسخگو باشند.

قوه مقننه علاوه بر اینکه به طرق گوناگون بر موجودیت و فعالیت قوه مجریه نظارت تأسیسی، اطلاعاتی، استصوابی، مالی و قانون‌گذاری دارد،^۵ قوه قضائیه را هم به طور نسبی

۱. مدنی، همان، ص ۲۱۴ - ۲۷۴ و ص ۱۶۸.

۲. ر. ک: همان، ص ۱۶۵؛ هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷.

۳. مدنی، همان، ص ۱۷۷ - ۱۸۶؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۴. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۵. ر. ک: همان، ص ۲۰۷؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ مدنی، پیشین، ص ۱۹۹ - ۲۱۲.

تحت نظارت دارد و با قوانین خود آن را هدایت می‌کند؛^۱ ضمن اینکه به شکایات مردم از قوه قضائیه (از طریق کمیسیون اصل ۹۰) نیز رسیدگی می‌کند و می‌تواند از قوه قضائیه پاسخ کافی بخواهد و پس از رسیدگی، نتیجه را اعلام کند. گرچه نظر مجلس، جنبه اخلاقی و سیاسی دارد؛ ولی آثار نظارتی آن غیرقابل انکار است

از این جهت، مجلس در مقابل قوای دیگر از حاکمیت لازم برخوردار است و اراده قانون‌گذار، بر ایجاد حاکمیت پارلمان بر قوای دیگر و اعمال محدودیت بر ظرفیت عمل دولت بوده است؛ اما برای تأمین حاکمیت مردم بر مجلس هم تمهیداتی وجود دارد؛ مذاکرات مجلس باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. (اصل ۶۹)

با اینکه جلسات غیر علنی به دلایل امنیتی محتمل است؛ اما حضور شورای نگهبان و نیز اعتبار مصوبات این جلسات با سه چهارم مجموع نمایندگان و حتی تصویب خود جلسه غیر علنی با دو سوم نمایندگان، باعث می‌شود جلسات غیر علنی اصولاً تشکیل نشود و زمینه برای برخی مصلحت‌گرایهای سیاسی و در نتیجه قطع رابطه مردم با دستگاه زمامداری فراهم نشود. صرف نظر از این ساز و کارها، عمده پاسخگویی مجلس به مردم در هنگام انتخابات بعدی مجلس قابل اعمال است و مردم می‌توانند آنها را انتخاب نکنند.

با وجود اقتدار و صلاحیتی که مجلس شورای اسلامی دارد، یک محدودیت برای آن وجود دارد که شاید در دمکراسیهای دیگر دنیا کمتر سابقه و مشابه داشته باشد؛ مجلس نمی‌تواند از دایره احکام اسلامی خارج شود^۲ و قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. (اصل ۷۲)

گرچه کنترل قوانین از جهت عدم مغایرت با قانون اساسی در دمکراسیهای غربی هم

۱. هاشمی، همان، ص ۸۱، ۱۱ و ۱۱۴.

۲. ر. ک: مدنی، پیشین، ص ۱۹۳.

مرسوم است؛^۱ ولی کنترل عدم مغایرت با شرع پدیده جدیدی است که شاید نوعی محدودیت برای مجلس تلقی شود؛ اما به لحاظ مبنای دینی نظام جمهوری اسلامی، مطابقت کلیه قوانین و مقررات با موازین اسلامی، جزو اصول حاکم قانون اساسی (اصل ۴) است؛ ضمن اینکه اکثریت قریب به اتفاق مردم و نمایندگان مجلس با پذیرش دین اسلام و مذهب شیعه پیشاپیش این تکلیف را پذیرفته اند و قانون‌گذاری مجلس نمی‌تواند به احکام و موازین شرعی تسری یابد.

در واقع، قانون اساسی به عنوان قانون برتر، مورد توجه قانون‌گذار بوده است. بر این اساس، در اداره امور کشور در تمام موارد و مراتب، قانون اساسی باید مبنای قرار گیرد و برای تحقق این امر، مجلس شورای اسلامی هم لزوماً در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند. (اصل ۷۱) بدین لحاظ، حاکمیت اسلام و قانون اساسی بر مصوبات مجلس، امری محرز به نظر می‌رسد.^۲

جایگاه شورای نگهبان

قانون اساسی، مبنای رفتار متقابل حکومت و مردم، تعیین‌کننده صلاحیتها و حدود اختیارات زمامداران، و نشان‌دهنده اصول و ارزشهای اکثریت آحاد جامعه است؛ علاوه بر اینکه، صرف وجود قانون اساسی یکی از معیارهای دموکراسی است، این قانون به عنوان سند رسمی و میثاق اجتماعی، باید از برتری و حاکمیت لازم الاحترامی برخوردار باشد و عملاً در جامعه به مورد اجرا گذاشته شود. به همین جهت، ایجاد و تأسیس آن، و نیز حفظ و مراقبت از آن، باید بر عهده مقام صالحی باشد که اصول مذکور را تدوین و از طریق نظارت، اجرای آن را تضمین کند.

هیچ یک از قوای سه‌گانه صلاحیت و توان لازم برای این مأموریت را ندارند؛ زیرا علاوه

۱. ر. ک: عمید زنجانی، پیشین، ص ۴۱۳ و ۴۱۴.

۲. ر. ک: همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بر تفوق کامل یک قوه بر قوای دیگر، و تداخل و اختلال قوا، خطر استبداد و دیکتاتوری را به همراه دارد و برتری قانون اساسی را مخدوش می‌کند.^۱ به همین دلیل، حقوقدانان هنگام بیان قوای حاکم، ضرورت پیش بینی قوای مؤسس - اعم از قوه مؤسس ناظر و قوه مؤسس قانونگذار - را از نظر دور نداشته اند.

در پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی هم «شورای نگهبان قانون اساسی» پیش بینی شده بود که از تجربه فرانسه اقتباس شده بود.^۲ نظارت شرعی بر قوانین هم که سابقه آن به اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه و نظارت علمای طراز اول بر می‌گشت، در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به آن اضافه شد و وظیفه پاسداری از احکام اسلام همراه پاسداری از قانون اساسی مجموعاً بر عهده شورای نگهبان گذاشته شد؛^۳ زیرا اجرای صحیح قانون فراگیر و بنیادینی مثل قانون اساسی را فقط از طریق نظارت منظم و اصولی خارج از سه قوه می‌توان تضمین کرد.^۴ بدین لحاظ، نظارت تقنینی بر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان و پاسداری اجرایی از آن، تحت عنوان «مسئولیت اجرایی قانون اساسی» بر عهده رئیس جمهور نهاده شده است. (اصل ۱۱۳)؛ اما به لحاظ مقام عالی‌رہبری در قانون اساسی، مسئولیت اخیر به طور غیر مستقیم بر عهده رهبری هم هست که از طریق نظارت عالیہ بر قوه مجریه و نیز دو قوه دیگر، اجرای قانون اساسی را تضمین می‌کند.

شورای نگهبان علاوه بر «قوه مؤسس ناظر»، مطابق اصل ۹۸ قانون اساسی، قائم مقام «قوه مؤسس قانونگذار» برای تفسیر قانون اساسی می‌باشد^۵ که همین مسئولیت، می‌تواند خطر تزلزل قانون اساسی را با توسل به تفسیرهای مکرر در پی داشته باشد. گرچه محدودیت درخواست تفسیر به سران سه قوه می‌تواند نوعی عامل بازدارنده تلقی شود؛ اما ابتکار شورای

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: همان ص ۳۹۱-۳۹۵ و ۴۰۴ و ۴۱۱۲؛ هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. ر.ک. به: هاشمی، پیشی، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۳. عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ مدنی، پیشین، ص ۲۱۴.

۴. عمید زنجانی، همان، ص ۳۹۶.

۵. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰؛ مدنی، پیشین، ص ۲۲۹.

نگهبان در تفسیر قانون اساسی به هنگام اعمال نظارت تقنینی، آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ البته صرف تقاضای تفسیر از سوی هیئت رئیسه مجلس یا رئیس قوه قضائیه و یا رئیس جمهور هم به معنای ابهام یا اجمال در قانون اساسی نیست. بدین لحاظ، شورای نگهبان علاوه بر حق تفسیر، حق تشخیص ضرورت تفسیر را هم دارد که حاکمیت و فصل الخطاب بودن شورای نگهبان را تضمین می‌کند؛ ولی از جهت دیگر، حد نصاب سه چهارم کل اعضای شورا برای تفسیر و نیز رسمیت یافتن جلسات شورا با سه چهارم اعضا، عامل بازدارنده شورا در تفسیر قانون اساسی است.^۱

شورای نگهبان در نظارت بر قوانین هم دارای محدودیت می‌باشد که اندکی از اقتدار آن را تعدیل می‌کند. در نظارت تقنینی، شورای نگهبان موظف به بررسی و اظهار نظر در ظرف مدت معین است و این تکلیف قانونی برای آن است که شورا اولاً کار تطبیق را در کوتاه‌ترین زمان ممکن انجام دهد و ثانیاً در ادای تکلیف خود مسامحه ننماید؛^۲ زیرا مجلس به عنوان نماینده اراده مردم، اجرای اموری را برای کشور ضروری می‌داند و با مصوبات خود خواستار اجرای آن می‌شود. بنابراین برای آنکه مسامحه و معطلی پیش نیاید، شورای نگهبان باید الزام و اجبار عملی برای پاسخگویی و اظهار نظر ظرف مدت ۱۰ روز داشته باشد.^۳ ضمانت اجرای این الزام آن است که در صورت عدم اظهار نظر ظرف مهلت مقرر، «مصوبات قابل اجراست.» (اصل ۹۴) سکوت و عدم اظهار نظر، تلقی به عدم مغایرت مصوبه با شرع و قانون اساسی خواهد شد و حاصل این ضمانت اجرا، جلوگیری از تعطیلی امور مردم از یک سو و مسئولیت اخلاقی شورای نگهبان از سوی دیگر است.

محدودیت دیگر شورای نگهبان، هنگامی است که مصوبات مجلس با اصرار مجلس بر نظرات خود به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال می‌شود. با اینکه در موضوع نظارت

۱. همان، ص ۲۵۱؛ مدنی، پیشین، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲. عمید زنجانی، پیشین، ص ۴۰۷؛ مدنی، پیشین، ص ۲۲۶.

۳. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۹.

تقنینی، یک رابطه طولی بین مجلس و شورای نگهبان وجود دارد و مجلس موظف به تبعیت از شورای نگهبان می‌باشد؛ اما وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام باعث می‌شود نظر شورای نگهبان قطعی و نهایی نباشد؛ زیرا در صورت بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، نظر قطعی و نهایی و لازم الاجرا از آن مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد.^۱ پیشنهاد و تصویب بودجه شورای نگهبان توسط قوای مجریه و مقننه نیز اهرم سیاسی بازدارنده شورای نگهبان می‌باشد.

مسئولیت قوه مجریه

در نظام تفکیک قوا، قوه مجریه با در اختیار داشتن بیشترین امکانات، قسمت اعظم قدرت زمامداری را اعمال می‌نماید. به همین دلیل امکان بروز خطر ناشی از این قدرت علیه حقوق و آزادیهای مردم فراوان می‌باشد.^۲ در نظامهای پارلمانی، قوه مقننه با نظارت بر قوه مجریه و مراقبت بر اعمال آن، امنیت و آزادی مردم را تا حدود زیادی تضمین می‌کند.^۳

قوه مجریه در جمهوری اسلامی دو رکن و متشکل از رهبری و ریاست جمهوری است و کلیه سازمانها و امور اجرایی کشور - لشکری و کشوری - از این دو ناشی می‌شود.^۴ اعمال قوه مجریه جزء دراموری که قانون اساسی مستقیماً بر عهده رهبری گذاشته، از طریق رئیس جمهور و وزرا است (اصل ۶۰) و ریاست قوه مجریه نیز به عهده رئیس جمهور است. (اصل ۱۱۳) رئیس جمهور پس از رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و موقعیت برجسته قانونی در دو سطح داخلی و خارجی دارد. ریاست عالی مجامع، هیئت‌ها و شوراها، عالی کشور، روابط خارجی و بین‌المللی، امضای قوانین داخلی و عهد نامه‌ها و مقاله نامه

۱. همان، ص ۱۵۲؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۵۱۷.

۲. عمید زنجانی، همان، صص ۳۱۴-۳۱۵.

۳. ماشمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴. همان، ص ۲۶۷؛ مدنی، پیشین، صص ۲۸۳-۲۸۴؛ عمید زنجانی، صص ۳۱۶-۳۱۷.

های بین‌المللی با وی است.^۱

علاوه بر اینکه رئیس‌جمهور مستقیماً از سوی مردم انتخاب می‌شود، (اصل ۱۱۴)؛ اعضای دولت هم باید از مجلس رأی اعتماد بگیرند. از این نظر، قوه مجریه به طور دوجانبه‌ای تحت مراقبت مجلس قرار دارد و از نظام‌های ریاستی بسی فاصله دارد. با اینکه رأس مجریه منتخب مردم است و اقتضای متمرکز شدن قدرت در دست‌های یک شخص واحد را دارد؛ اما جایگاه مجلس در رأی اعتماد و رسمیت یافتن دولت، عدم امکان انحلال مقننه از سوی مجریه، و نیز نقش تعیین‌کننده و لازم مجلس در عزل رئیس‌جمهور و وزرا، همراه با انتزاع بخشی از قوه مجریه و اتصال آن به رهبری (قوای مسلح) موجب پراکنده شدن قدرت در راستای دموکراسی و کاهش قدرت رئیس‌جمهور شده است که خصیصه نظام‌های پارلمانی است.^۲ به همین دلیل، می‌توان گفت: قانون اساسی جمهوری اسلامی با گرایش به نظام پارلمانی، اقتدار و نفوذ قوه مقننه را بر مجریه تحقّق بخشیده و در مجموع نظامی نیمه ریاستی نیمه پارلمانی را جلوه‌گر ساخته است.

منصب خطیر ریاست جمهوری و وظایف سنگین آن اقتضا می‌کند که برای تعیین رئیس‌جمهور شایسته، شرایط ویژه‌ای از جهات مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی، مدّ نظر قرار گیرد^۳ که این امر ضرورت احراز صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان را پیش می‌آورد.^۴ از سوی دیگر، همه افراد ملت، تحت حمایت قانون بوده، از همه حقوق انسانی، سیاسی، و... برخوردارند (اصل ۱۹ و ۲۰) و به لحاظ تساوی عموم در مقابل قانون (اصل ۳) هر کس حق دارد خود را داوطلب منصب ریاست جمهوری کند که بین این دو موضوع نوعی ناهماهنگی مشاهده می‌شود.

به خاطر ویژگی خاص نظام سیاسی کشور و اهمیت این منصب، قانون اساسی

۱. همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۷؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۳۳ - ۳۳۵.

۲. ر.ک. به: لیست، پیشین، صفحه بیست و چهارم دیباچه.

۳. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۷؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۲۰.

۴. هاشمی، همان، ص ۲۵۷؛ مدنی، پیشین، ص ۲۲۸.

(اصل ۱۱۵) شرایط ویژه ای را برای داوطلبان ریاست جمهوری قایل شده است که از آن میان، شرط عقیدتی (مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور) و نیز شرط مرد بودن (رجل سیاسی مذهبی) قابل تأمل است و ممکن است محدود کننده حقوق سیاسی و در نتیجه، مخلّ دمکراسی جلوه کند.

از آنجا که جمهوری اسلامی نظامی بر پایه اعتقاد به اصول دین اسلام و مذهب شیعه (اصل ۲) است، دست اندرکاران اصلی و مدیران سیاسی نظام باید معتقد به این مبانی باشند تا بقای نظام تأمین شود؛ ضمن اینکه رئیس جمهور مدیر سیاسی نظامی است که اکثریت قاطع آن را شیعیان تشکیل می‌دهند و تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور (اصل ۱۲) پذیرفته شده است. بدین لحاظ، شرط عقیدتی قابل توجیه است؛^۱ اما در مورد مرد بودن رئیس جمهور، گرچه در عرف متعارف، «رجال مذهبی و سیاسی» می‌تواند مبین نوعی شخصیت باشد و زنان مشهور از حیث سیاست و مذهب را هم در بر گیرد؛^۲ لغت «رجال» می‌رساند که داوطلبان ریاست جمهوری باید حتماً از میان مردان باشند. قانون اساسی هم در اصل ۱۱۵ این کلمه را بدون تصریح به کار برده است؛ البته تفسیر شورای نگهبان، مفهوم لغوی «رجال» را را تأیید کرده و تاکنون صلاحیت هیچ یک از زنان داوطلب ریاست جمهوری مورد تأیید قرار نگرفته است.^۳ رئیس جمهور به خاطر آنکه دست اندرکار امور بسیار مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور است،^۴ مسئولیتش نسبت به سایر مقامات کشور بسیار زیادتر می‌باشد. به همین دلیل، وی در حدود اختیارات خود در برابر ملت، رهبری و مجلس مسئول است (اصل ۱۲۲) و از این بابت با شیوه‌هایی^۵ مورد بازخواست قرار می‌گیرد (اصول ۸۸، ۸۹

۱. ر.ک. به: هاشمی، همان، ص ۲۶۹-۲۷۰.

۲. مدنی، پیشین، ص ۲۸۸.

۳. ر.ک. به: عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۲۱-۳۲۲.

۴. برای مطالعه در مورد وظایف و اختیارات رئیس جمهور ر.ک. به: عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۲۴-۳۳۵؛ مدنی، پیشین،

ص ۲۸۴-۲۸۷ و ۳۰۱-۳۱۵.

۵. عمید زنجانی، همان، ص ۳۳۶-۳۴۰.

و ۱۱۰)؛ ضمن اینکه، سوگند ریاست جمهوری هم وسیله ای اخلاقی و وجدانی برای این منظور است.^۱ به لحاظ مالی هم دارایی رئیس جمهور و خانواده‌اش توسط رئیس قوه قضائیه قبل و بعد از ریاست جمهوری مورد رسیدگی قرارگیرد تا بر خلاف حق افزایش نیافته باشد. (اصل ۱۴۲) به لحاظ کیفری هم با اطلاع مجلس، در دادگاههای عمومی دادگستری به اتهام وی رسیدگی می‌شود. (اصل ۱۴۰)

عمده مسئولیت رئیس جمهور در مقابل مجلس است. با توجه به اختیارات و وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی و وجود مسئولیت سیاسی در مقابل مجلس، استیضاح وی در اصل ۸۹ مورد توجه قرار گرفته است که با مقام مضاعف وی در ریاست مجریه و ریاست هیأت وزیران ارتباط دارد.^۲ در صورتی که دو سوم کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور رأی دهند، مراتب برای عزل وی، به اطلاع مقام رهبری رسد. (اصل ۸۹)

بر خلاف رأی عدم اعتماد به وزرا که خود بخود موجب عزل آنها می‌شود، رأی عدم اعتماد به رئیس جمهور به تنهایی موجب عزل وی نمی‌شود و مجلس صرفاً به تشخیص عدم کفایت سیاسی می‌رسد و پس از آن با تشخیص مصالح توسط رهبری، حکم عزل وی صادر می‌شود^۳ که این امر نتیجه منطقی تنفیذ حکم وی توسط رهبری به هنگام ریاست جمهوری است.

علاوه بر این، دولت تحت نظارت قانونی مجلس قرار دارد و همه برنامه های کاری آن باید از طرف نمایندگان مردم مورد ارزیابی و در راستای صلاح و صواب جامعه، تصویب شود؛ ضمن اینکه رئیس جمهور به هنگام معرفی وزیران برای رأی اعتماد، باید برنامه دولت را ارائه کند که در طول مدت دولت، نمایندگان می‌توانند این برنامه را از آنها مطالبه و

۱. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. ر.ک. به: هاشمی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳. همان، ص ۲۲۰؛ مدنی، پیشین، ص ۳۱۸؛ عمید زنجانی، ص ۳۳۸-۳۳۹.

بازخواست کنند.^۱

آئین نامه ها و بخشنامه‌های هیئت وزیران و نیز هر یک از وزیران نمی‌تواند با متن و روح قوانین مصوب مجلس مخالف باشد. به همین دلیل، باید به اطلاع رئیس مجلس برسد و در صورت خلاف قوانین بودن، تجدید نظر شود. در آن صورت هیأت وزیران ظرف یک هفته موظف به اصلاح مصوبه و دستور فوری توقف اجرای آن است.

به لحاظ قضایی نیز قضات دادگاهها مکلف‌اند از اجرای آئین نامه ها و تصویبنامه های دولتی مخالف قوانین و یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه خود داری کنند. در این مورد گرچه به اصل مقررات تعرضی نمی‌شود؛ ولی قاضی عملاً حاکمیت این مقررات را متزلزل می‌کند؛^۲ ضمن اینکه هر کسی هم نسبت به غیر قانونی بودن این مقررات اعتراض داشته باشد، می‌تواند ابطال آنها را از دیوان عدالت اداری بخواهد و مطابق اصل ۱۷۳، دیوان مرجع رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به آئین نامه های دولتی می‌باشد.^۳ اقدامات وزیران در اعمال قوه مجریه ممکن است از نظر سیاسی، حقوق عمومی یا حقوق خصوصی محل ایراد و اعتراض باشد که لزوم پاسخگویی مقامات سیاسی در مقابل اعمال خود را می‌طلبد. به همین دلیل، قانون اساسی جمهوری اسلامی با لحاظ حقوق همه جانبه افراد، برای وزیران مسئولیتهای سیاسی، مدنی، کیفری و مالی قایل شده است^۴ و آنها را تحت نظارت مستمر نمایندگان ملت قرار داده است؛ ضمن اینکه قوه قضائیه هم از طریق سازمان بازرسی کل کشور و دیوان عدالت اداری بر اعمال اداری وزیران نظارت دارد.^۵

بدین لحاظ، کردار سیاسی اعضای مجریه هم تحت نظارت و مراقبت مستمر قوه مقننه است و مجلس حق مؤاخذه تا سر حدّ عزل آنها را خواهد داشت که مجموعه اینها حاکمیت

۱. ر.ک. به: همان ص ۱۵۷-۱۵۸.

۲. هاشمی، ج ۲، ص ۳۲۳؛ مدنی، ص ۳۵۴؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۵۷.

۳. هاشمی، همان، ص ۳۲۴؛ عمید زنجانی، پیشین، صص ۳۶۴-۳۶۷.

۴. هاشمی، همان، ص ۱۱۴، ۳۳۱-۳۳۴ و ص ۲۱۲.

پارلمان را بر مجریه تضمین می‌کند؛ اما این مسئولیت سیاسی، متفاوت از مسئولیت‌های کیفری و مدنی است که هر یک از اعضای مجریه مثل بقیه افراد جامعه دارند و در محاکم قضایی بررسی می‌شود و گامی در راستای تساوی آحاد جامعه در مقابل قانون و برابری در اجبارها و تحمیل‌های حاکمیت است.

رسالت قوه قضائیه

در مجموعه قوای حاکم، قوه قضائیه دارای موقعیت ویژه و حساسی است که آن را از سایر قوا متمایز می‌کند.^۱ قوانین و مقرراتی که توسط نمایندگان مردم و به نفع مصالح جامعه به تصویب می‌رسد، و نیز اصول و ارزشها و هنجارهای اجتماعی، باید عملاً در جامعه مورد احترام باشد و از سوی حاکمیت و نیز خود مردم در روابط فردی و اجتماعی رعایت شود. قوه قضائیه ناظر بر حسن اجرای این موارد در روابط بین «مردم دولت»، و «مردم مردم» و داوری بین آنهاست.

از این نظر، پشتیبانی و پاسداری از حقوق فردی و اجتماعی، محاکمه و مجازات متخلفان و متجاوزان به حقوق خصوصی و عمومی، رسالت مهم این قوه است که آن را جزو ارکان تحقق عدالت قرار می‌دهد و چنین موقعیتی، مستلزم استقلال این قوه است تا هر نوع مانع و مشکلی از سر راه تأمین عدالت و تضمین حقوق افراد بر داشته شود.^۲ قدرتمندان و متنفذان، زمامداران بی تقوی، دستگاه‌های عمومی - به ویژه قوه مجریه - و نیز سلسله مراتب سازمانی، فشارهای بالقوه موجود بر قوه قضائیه جهت تحت تأثیر قرار دادن احکام و سوگیری‌های آن هستند.^۳

قانون اساسی جمهوری اسلامی، به منظور جلوگیری از نفوذ و اقتدار قوای دیگر بر دستگاه

۱. ر.ک. به: مدنی، پیشین، ص ۳۵۰-۳۵۱.

۲. ر.ک. به: عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۴۹ و ۳۵۳.

۳. هاشمی، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۹.

قضایی، اصولی را مقرر داشته است که استقلال این قوه و حفظ و حراست از حقوق مردم را تضمین کند.^۱ مسئولیت اداره قوه قضائیه - به ویژه صلاحیتهای سازماندهی و تشکیلات، لوایح قضایی و مدیریت امور استخدومی، اداری و مالی این قوه - در درون آن است و وزیر دادگستری (به عنوان تنها نقطه اتصال مجریه) تنها عهده دار مسایل مربوط به روابط این قوه با قوه مجریه است و هیچ نقشی در اداره امور قوه قضائیه ندارد؛ ضمن اینکه خود وزیر هم به پیشنهاد رئیس قوه قضائیه انتخاب می‌شود.

بدین لحاظ، برای جلوگیری از نفوذ مقامات مجریه بر قوه قضائیه حد اکثر تضمین لازم به وجود آمده است و مدیریت قوه قضائیه به دور از دخالت قوای دیگر به صورت مستقل انجام می‌شود.^۲ مجلس شورای اسلامی هم تنها ابزار تحقیق و تفحص را به عنوان اهرم فشار سیاسی علیه این قوه در اختیار دارد که به لحاظ عدم امکان ورود به ماهیت امور قضائی، نمی‌تواند محل استقلال این قوه باشد؛ اما اگر این استقلال، به عدم پاسخگویی قوه قضائیه در مقابل اقدامات خود، تفسیر یا منجر شود، خطری جدی برای نقض حقوق و آزادیهای فردی خواهد شد. تنها رادع و مانع این قوه، رهبری است که باید این قوه را با ساز و کارهایی تحت نظارت بگیرد.

وجه دیگری از استقلال قوه قضائیه، در استقلال قضات تجلی می‌یابد که موجب ایجاد مصونیت برای قضات شده است. مصونیت شغلی قضات موجب استواری و صلابت تصمیم در پشتیبانی از حقوق و آزادی مردم است.^۳ بدین لحاظ، قضات نگهبان اصلی عدالت، آزادی و احیای حقوق مردم می‌باشند و برای ایفای این وظیفه باید استقلال و امنیت خاطر داشته و نگران تغییر شغل، تنزل مقام و تعقیب نباشند.^۴ از این نظر، اصل مصونیت قضات از آثار دموکراسی است و اصل ۱۶۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، عزل و تغییر محل خدمت

۱. عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۵۱؛ مدنی، پیشین، ص ۳۶۱.

۲. هاشمی، ج ۲، ص ۳۷۸؛ عمید زنجانی، پیشین، ص ۳۵۳.

۳. همان، ص ۳۹۷.

۴. همان، ص ۳۸۹؛ مدنی، پیشین، ص ۳۵۵ - ۳۶۰.

قضات را بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلف، ممنوع کرده است.

اصل غیر قابل عزل بودن قضات، با هدف خدمت صحیح و اجرای عدالت است تا قضات قادر باشند بدون هر گونه نگرانی و هراسی به وظیفه خود عمل کنند؛ البته این اصل، مطلق نیست و ممکن است قضات هم در حین و یا به سبب انجام وظیفه، و هم در حال عادی، مرتکب تخلفات قانونی و یا ارتکاب جرائمی شوند که تعقیب، محاکمه و مجازات آنها ضرورت داشته باشد. در آن صورت، آنها هم مثل سایر افراد مردم، مشمول اصل تساوی عموم در مقابل قانون (اصل ۳) خواهند بود و به رغم مصونیت شغلی، قضات هم مسئولیت مدنی و کیفری دارند. (اصل ۱۷۱)

بر اساس اصل ۱۶۴ قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه رأساً حق عزل قضات را ندارد و همین امر، استقلال هر چه بیشتر قضات را تأمین می‌کند؛ تغییر سمت یا محل خدمت قاضی به اقتضای مصلحت جامعه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل، امکان‌پذیر است.^۱

قوه قضائیه در رسیدگی و صدور حکم تکالیف و الزاماتی هم دارد. حق داد خواهی افراد (اصل ۳۴) برای این قوه ایجاد تکلیف می‌کند تا به تظلم آنان توجه کند و حقوق اصحاب دعوا را احقاق کند.^۲ به همین دلیل، اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی را موظف کرده است که حکم هر دعوا را بر اساس قوانین مدونه یا منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، صادر کند و با هیچ بهانه ای نمی‌تواند از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد. از این نظر، حل و فصل خصومت از طریق صدور حکم، وظیفه قاضی است.^۳

رسالت دادگاهها در احقاق حقوق و رفع ظلم، ممکن است از طریق محاکمات غیر علنی مخدوش شود. به همین دلیل، اصل ۱۶۵ قانون اساسی، بر علنی بودن محاکمات تأکید کرده

۱. برای مطالعه بیشتر و نیز ملاحظه تفسیر شورای نگهبان در این مورد ر.ک. به: مدنی، پیشین، ص ۳۵۷ و ۳۵۹ - ۳۶۰.

۲. همان، ص ۴۰۳؛ مدنی، پیشین، ص ۳۵۵.

۳. همان، صص ۱۲۷، ۴۰۳ - ۴۰۴ و ص ۴۰۹.

است و در مواردی که علنی بودن محاکمه، منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد و نیز در دعاوی خصوصی به تقاضای طرفین، استثنا قایل شده است.

علنی بودن دادگاهها از موارد نظارت همگانی بر قدرت و جزو حقوق عمومی است تا مردم در جریان محاکمات متوجه صحت و سقم آن بشوند و به دستگاه قضائی اطمینان خاطر پیدا کنند؛ ضمن اینکه از تعدی دولت و انحراف از عدالت کاسته می‌شود. بر همین اساس، اصل ۱۶۸ قانون اساسی، رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی را هم علنی و با حضور هیئت منصفه دانسته است تا این هدف را تحقق بخشد.

اصل حاکمیت قانون در کلیه امور کشور حاکم است و این قوه نیز در مقام ایفای وظایف خویش باید در حدود قانون عمل کند و دادگاهها در اقدامات تعززی خود (تعقیب، احضار و محاکمه) نسبت به هر یک از طرفین دعوی، الزام به رعایت تجویز قانونی دارند.^۱ بدین لحاظ، قوه قضائیه در هر دعوی باید تنها قانون را بر مورد خاص تطبیق دهد و حق وضع قاعده کلی را ندارد.^۲

از سوی دیگر، مطابق اصل ۱۶۶، احکام دادگاهها هم باید مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است؛ چون در نظام مردمی، اصل بر مسئولیت حکام و زمامداران در مقابل مردم می‌باشد؛ باید آرای متعهدانه و ریشه دار صادر شود تا اعتماد مردم سلب نشود. ذکر دلایل حکم در دادنامه، موجب آگاهی طرفین از صحت حکم و امنیت خاطر آنان می‌شود و تضمینی برای آزادی عمومی و حقوق مردم است که دادرسان را مجبور به دقت و نزدیک شدن به تحقق عدالت و احیای حقوق متظلمین می‌کند.

به همین دلیل، مطابق اصل ۱۶۱ نظارت بر حسن اجرای قوانین در محاکم بر عهده دیوان عالی کشور است و این دیوان، احکام بدون استناد و غیر منطبق بر مواد و فصول قانونی را نقض می‌کند؛ زیرا دور شدن از معیارهای مقرر و عدم توجه به مواد قانونی در تطبیق حکم با

۱. ر.ک. به: مدنی، پیشین، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۲. هاشمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۰ و ۴۰۷ و ۴۱۲-۴۱۳.

موضوع، تضييع حقوق و انحراف از عدالت را به دنبال خواهد داشت.

۴. نتیجه گیری

هدف مقاله پیگیری مؤلفه های مردم‌سالاری در ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی بر اساس چارچوب نظری دیوید هلد بود. با توجه به گستردگی بحث، این تطبیق عمدتاً بر محور حدود قدرت و ظرفیت عمل دولت متمرکز شد و از بحث مربوط به حوزه جامعه مدنی که مکمل فرایند دمکراتیزه کردن دوجانبه بود، صرف نظر شد.

به لحاظ معنا و مفهوم دمکراسی، آن گونه که هلد و کوهن توضیح داده اند، جمهوری اسلامی هم نوعی حکومت نمایندگی یا حکومت به وسیله نمایندگان برگزیده مردم است که مردم از طریق نمایندگان خود در مجریه و مقننه و با انتخابات عمومی و نه صنفی، حق تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود را اعمال می‌کنند و بر مقدرات امور خود حاکم‌اند. دو قوه مجریه و مقننه، حوزه امور عمومی هستند که کاملاً در اختیار نمایندگان مردم است و تنها محدودیت اعمال قدرت آنها، محدوده موازین شرعی اسلامی و شیعی است که ملت ایران به عنوان اعتقاد دینی و مذهبی آنها را پذیرفته اند و محدودیت محسوب نمی‌شود؛ ضمن اینکه اعمال دمکراسی به اتفاق آرا غیر ممکن است و درمنافع عمومی جامعه، رأی اکثریت مناط اعتبار است و اگر اکثریت جامعه پیرو دین و مذهب خاصی باشند، می‌توانند نظام سیاسی خود را مبتنی بر دین یا مذهب خود نمایند. در این صورت، آن دین بر اداره امور کشور احاطه کامل دارد و کلیه مقررات باید بر اساس آن باشد که در اصول ۱۲ و ۱۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی این امر تصریح شده است و مردم با پذیرش این نظام و قانون اساسی آن، تعهد و پای بندی خود را به موازین اسلام و شیعه اعلام کرده اند و بر این اساس قوای مجریه و مقننه در امور عمومی جامعه نباید خلاف موازین دینی و شرعی عمل کنند.

دیوید هلد با نقد و بررسی الگوهای چهارگانه دمکراسی مبتنی بر نمایندگی و اذعان به کاستیها و نواقص هر یک از آنها، الگوی «خود مختاری دمکراتیک» یا «سوسیالیسم لیبرال»

را به عنوان الگوی ایده‌آل خود مطرح می‌کند که محور و مرکز ثقل آن خود مختاری است و لازمه تحقق این خود مختاری، ساختار غیر شخصی قدرت عمومی، وجود یک قانون اساسی یا اعلامیه حقوق برای کمک به تضمین و حفظ حقوق افراد، وجود مراکز متعدّد در درون و برون دولت، و سازوکارهای تشویق رقابت و مباحثه میان برنامه‌های سیاسی بدیل است.

با بررسی موجود روشن شد که غالب این شاخصها در قانون اساسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد و ساختار قدرت کاملاً غیر شخصی و نهادینه شده می‌باشد و ضوابط و معیارهای آن در قانون اساسی کاملاً مشخص و روشن شده است که مصداق خارجی آن به هیچ وجه از قبل معلوم نیست و با فرایند های قانونی و دموکراتیک تعیین می‌شود. همچنین در قانون اساسی جمهوری اسلامی که نظامنامه حقوقی جامعه است، حقوق و حدود افراد جامعه و نیز دولت به طور واضح مشخص شده که با اعمال و اجرای دقیق آن، نظام جمهوری اسلامی ایران به میزان زیادی دموکراتیک خواهد شد.

حق تعیین سرنوشت مردم، ساختار نیمه پارلمانی، نظام قضائی مستقل، و خدمات اداری مرکزی و محلی نیز در قالب شوراها پیش بینی شده و ساز و کارهای حاکمیت پارلمان بر دولت و نیز حاکمیت مردم بر پارلمان هم کم و بیش در قانون اساسی منظور شده است. بحث در خصوص جامعه مدنی، مکمل این فرایند دموکراتیک است که در این مقاله مجال بحث آن وجود نداشت. نبود نظام حزبی و نیز جامعه مدنی قدرتمند و مستقل، عمده ترین وجه تمایز نظام جمهوری اسلامی با دموکراسیهای غربی است.

خود دیوید هلد هیچ یک از الگوهای دموکراسی پارلمانی (رقابتی نخبه‌گرا، تکثرگرا، قانونی و مشارکتی) را قابل قبول و مطلوب نمی‌داند و الگوی آرمانی «خود مختاری دموکراتیک» یا «سوسیالیسم لیبرال» را پیشنهاد می‌کند که هنوز هم در غرب مصداق کاملی ندارد؛ اما نظام جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه با همه الگوهای چهارگانه دیوید هلد کم و بیش تطبیق دارد، با این الگو آرمانی هم تطبیق می‌کند.

الگوی خود مختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال دیوید هلد، بیش از هر نظامی بر

جمهوری اسلامی تطبیق دارد و در آن مصداق می‌یابد. تطبیق برخی از وجوه این مدل آرمانی بر جمهوری اسلامی (که در این مقاله مجال آن نبود) نشان می‌دهد که معیارها و مؤلفه‌های دمکراسی در حد بالایی در نظام جمهوری اسلامی و نظامنامه حقوقی آن (قانون اساسی) تبلور یافته است و قانون‌گذار اساسی جمهوری اسلامی، آرمان مترقی مردم‌سالاری را مد نظر داشته و ظرفیتهای گسترده‌ای برای اعمال آن ایجاد کرده است که مهم‌ترین وجه آن، تفکیک ارکان حاکمیت و تجزیه و توزیع متناسب قدرت، و نیز تعیین حدود قدرت دولت با ساز و کارهای حقوقی، قانونی و سیاسی است.

متأسفانه به دلیل مسایل و مشکلات طبیعی پس از انقلاب و درگیری‌ها و مشکلات ضد انقلاب داخلی و جنگ خارجی، اجرایی و عملیاتی کردن الگوی مردم‌سالاری دینی مورد نظر در قانون اساسی جمهوری اسلامی در فرصت طلایی دهه اول انقلاب چندان مورد توجه قرار نگرفت و بعداً نیز خستگی و بی‌انگیزه شدن برخی از مدیران و کارگزاران نظام، نبود تجربه دمکراتیک در جامعه، نبود فرهنگ مفاهمه و گفت‌وگو و نبود فرهنگ سیاسی مشارکت و رقابت در جامعه، باعث برخی از کاستی‌ها و نواقص عملکردی در جمهوری اسلامی «به عنوان یک الگوی دمکراتیک جدید» در دنیا شد. با اصلاح عملکرد مدیران و کارگزاران و انباشت تجربه در گذر زمان، قطعاً به تعمیق هر چه بیشتر مردم‌سالاری در کشور می‌توان امیدوار بود.

کتابشناسی:

- ۱- اکبر، علی، سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر، تهران، مؤسسه فرهنگی الست، ج اول، ۱۳۷۰.
- جاسمی، محمد و بهرام، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ج اول، ۱۳۵۸، ج ۲.
- شایان مهر، علیرضا، دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ج اول، ۱، ۱۳۷۹.
- شفیع فر، محمد، «جایگاه ولایت فقیه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه حکومت اسلامی، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۱۳، پائیز ۱۳۷۸.
- علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی (کتاب اول: واژه‌های سیاسی) تهران، شرکت نشر و پخش ویس، ج دوم، ۱۳۶۹.
- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج اول، (حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) تهران، انتشارات امیرکبیر، ج چهارم، ۱۳۷۷.
- لغت‌نامه دهخدا، ج ۷.
- مارتین لیست، سیمور، دائرة المعارف دموکراسی، ترجمه به سرپرستی کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ج ۳، ج ۲.
- مدنی، جلال‌الدین، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر همراه، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- مک لین، ایان، فرهنگ علوم سیل آکسفورد... ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- هاشمی، محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱ و ۲، حاکمیت و نهادهای سیاسی، تهران، نشر دادگستر، ج پنجم، ۱۳۸۰.
- هلد دیوید، مدلهای دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات روشنگر، ج اول، ۱۳۶۹.